

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست

۳	مقدمه
۴	ریشه تفاوتها و توافقتها.....
۸	گام اول: با تفاوتها بسازیم!.....
۸	قدم نخست: حقیقت چیزی غیر از واقعیت ماست!.....
۱۰	«کنار آمدن»، «حق دادن» نیست!.....
۱۱	قدم بعدی: اندازه تفاوتها را بشناسیم!.....
۱۳	قدم سوم: ارزش تفاوتها چرا بشناسیم.....
۱۳	تفاوتهای سلیقه ای.....
۱۵	تفاوتهای اصولی.....
۱۷	گام بعدی: تفاوتها را تبدیل به توافق کنیم.....
۱۸	قدم نخست: توافق را از خود آغاز کنیم!.....
۱۸	شرط خیرخواهی، آغاز تغییر از خود است!.....
۱۹	انسانهای خود ساخته تفاوتها را تشخیص می دهند.....
۲۰	قدم بعدی: از دعا غافل نشویم.....

- ۲۰ آثار دعا در بهینه شدن روابط
- ۲۱ قدم سوم: مطالعات خود را افزایش دهیم.....
- ۲۱ قدم چهارم: هدف و راه را بدرستی بشناسیم!.....
- ۲۲ همسر و بی نمازی.....
- ۲۳ همسر و حرام خوری.....
- ۲۵ همسر و بدحجابی.....
- ۲۶ همسر و پر خاشگری.....
- ۲۷ همسر و چشم چرانی.....
- ۳۰ همسر و ازدواج مجدد.....
- ۳۲ همسر و سرد مزاجی.....
- ۳۴ همسر و اعتیاد.....
- ۳۶ همسر و رفیق بازی.....
- ۳۶ همسر و ارتباط با خویشان.....

مقدمه

تفاوتها را باید شناخت و فهمید و در نتیجه به تفاهم رسید و بعد قسمتی از را تبدیل به توافق کرد. این تنها یک شعار نیست! شعاری است همراه با شعور.

وظیفه دانستم تجربیات خودم را در زندگی که در چهار چوب معارف قرآن و اهل البيت عليهم السلام شکل گرفته است و همچنین بارها در مشاوره ها مورد درست آزمایی قرار گرفته است در اختیار همسران قرار دهم! انسانها با یکدیگر تفاوت دارند. می توان این تفاوت را در شکل و قیافه هایشان بخوبی دید. در طرز خندیدن هایشان و گریه کردنهایشان! و آنچه که موجب خنده اشان می شود و یا چیزهایی که متأثرشان می سازد. همه چیز، همه کس را متعجب نمی کند و بعضی موضوعات حوصله بعضی ها را سر می برد ولی عده ای را به سختی مجذوب میکند.

بعضی به چیزهایی اعتقاد دارند، اعتقادی که حاضرند جانشان را برایش بدهند و بعضی دیگر در نقطه مقابل مخالف آن را معتقدند و آنها هم حاضرند جانشان را بخاطر اعتقادشان فدا کنند.

تفاوتهای ریز و درشت در کنار توافقیهای کوچک و بزرگ روابط انسانها را بسیار پیچیده کرده است.

روابط پیچیده، لزوماً نگران کننده نیست! تفاوتها لزوماً به معنی اختلاف نیست. اختلاف زمانی است که بخواهیم بدون برنامه ریزی صحیح تفاوتها را از بین ببریم.

در این نوشتار تلاش خواهد شد راه صحیح تبدیل تفاوتها به توافق بررسی شود.

ریشه تفاوتها و توافقیها

هر انسانی در باروهای خود دارای یک نظام ارزش گذاری است. طبق این نظام است که با حوادث پیرامونش برخورد می کند. چیزی را تحسین می کند که از نظر دیگری جای آن مقدار تحسین را ندارد و یا نسبت به مسئله ای که دیگری را سخت مورد تأثیر قرار داده است، اصلاً متأثر نمی شود

عکس العمل عاطفی که همه فکر و قلب انسانها را در یک روز تحت کنترل خود دارد و حتی در خواب نیز طبق همین عکس العملها رؤیا می بینند، تابع نظام ارزشی است که آن را پذیرفته اند.

در مواجهه با هر حادثه ای هر انسانی تأثیر عاطفی خاصی را پذیرا می شود و بعد طبق تأثیر عاطفی، در قالب شخصیتی که دارند، رفتار خاصی را از خود بروز می دهد. یعنی هم عکس العمل عاطفی اش متفاوت از دیگری است و هم عکس العمل رفتاری اش با دیگری فرق میکند.

دین، برای اصلاح همین نظام ارزشی آمده است. وقتی دین نباشد و یا دین تحریف شده باشد، جایش را توهّمات انسانها می گیرد. همین توهّمات مستندات نظام ارزشی می شود.

جوامع لائیک پذیرفته اند که نظام ارزشی خود را نه بر اساس دین که بر اساس تجربیات بشری بنا نهند. و تجربیات مدام در حال تغییر است. و بر اساس همین تجربیات در حال تغییر مدام قوانین خود را تغییر می دهند و در آخر هم به یک ثبات درستی نمی رسند.

انسانهای لائیک نیز به برداشتهای خود متکی هستند و از دین تنها آن قسمت را که با نظام ارزشی اشان می سازد، می پذیرند و با قسمتهای دیگر دین مقابله می کنند. یا آن را تأویل می کنند و تفسیرهای استحصانی می نمایند و یا ردش می سازند.

مثلا دین می گوید:

* غیبت می تواند در مواردی آنقدر مخرب باشد که هفتاد زنا آنقدر تخریب ایجاد نکند. ولی با این حال کسی که شنونده غیبت است بار گناه بیشتری را بر دوش می کشد زیرا تا شنونده ای نباشد گوینده ای نیست.

* کسی که انسانی را کشته است و یا او را مضروب و مجروح نموده است، باید قصاص شود. هرچند عفو نمودن او کار بهتری است ولی این حق را باید برای اولیاء مقتول و یا کسی که صدمه دیده است، محفوظ دانست.

* کسی وقتی سخن می گوید دروغ می گوید و زمانی که وعده ای می دهد براحقی آن را ندید می گیرد و یا گاهی که امانتی تحویلش می دهند در حفظ و نگهداری آن و یا در برگرداندن به هنگام آن، کوتاهی می کند، انسانی است که هیچ نمی توان به او اعتماد کرد هرچند اهل نمازهای طولانی باشد. آری عبادت نمی تواند جای اخلاق را بگیرد. عبادت موجب رشد انسانهای با اخلاق می شود و آنها که اخلاق ندارند، عبادات، آنها را بیشتر از خودراضی می نماید.

* ترک گناه بالاتر از انجام کارهای نیک است. نمی توان صرفا با انجام کارهای نیک، جبران گناهان را نمود. اولین گام برای جبران گناهان، ترک کامل آنهاست! و برای ترک کامل آنها باید مقدمات آنها را تشخیص داد و از مواظبت نمود که زمینه گناه فراهم نشود.

* کسی که دنبال معرفت است و دنبال پاسخ به پرسشهای خود است تا بتواند زندگی خود را رو به کمال، پیش ببرد، آنقدر ارزش دارد که فرشتگان زیر پایش بال می گشایند و کسی که به او پاسخ می دهد و نیاز آگاهی اش را تأمین می کند خداوند به او روز قیامت تاجی می بخشد که او را از همه کسان دیگر ممتاز سازد. دانش آموزی و دانش دهی، در مسیر رشد و تعالی، برترین کار است که باید برای آن وقت گذاشت و هزینه کرد!

* کسی که افشای راز دیگران را نمی کند و از زشتیهای آنها سخن نمی گوید و عذر آنها را در ارتکاب زشتیها می پذیرد، خداوند پرده بر بدیهایش می کشد و او را از شر آثار مخرب آنها خلاص می کند و به او فرصتی دوباره برای رشد می دهد.

* آرامش در ذکر و یاد خداوند است که مهمترین مصداق آن انجام عبادات است و در این میان نماز برترین آنهاست.

* مادر، دختر، همسر هدیه های خداوند به انسان هستند. هدیه هایی ظریف که باید در برخورد با آنها ظرافتشان را لحاظ نمود و جلوی اسباب

ترک برداشت‌نشان را گرفت تا همچنان بلور و درخشنده بمانند و اطرافشان را نور زندگی ببخشند.

* پدر، پسر، شوهر استوانه های زندگی هستند که باید غرورشان را محافظت نمود و به آنها احترام گذاشت و درستی اشان را بر آنها خورده نگرفت تا آنها بتوانند وظیفه ای را که طبیعت و بالطبع خداوند بر دوششان گذاشته است که همانا چرخاندن چرخ زندگی است به نیکوترین وجهی انجام دهند.

* هنگام خشم، نه باید تصمیمی گرفت و نه سخنی گفت و نه کاری انجام داد که باید فقط زمان گذراند و آبی خورد و آبی به صورت زد و نشست و وقت گذراند بی آنکه فکری را در ذهن پروراند و یا رفتاری قهر آمیز را بروز داد. خشم شعبه ای از جنون است نباید به جنون خود، اعتماد کنیم. جنون می رود و کارهایی که طبق آن صورت پذیرفته است می ماند. این سگ هار را باید کنترل نمود و الا همه چیز را می درد.

خشم انسان را باد می کند، به انسان غرور کاذب می دهد. آن وقت آدم فکر می کند اگر نعره نکشد و نزند و نشکند و ناسزا نگوید غرورش لطمه خورده است. بگذار این غرور کاذب، لطمه بخورد و بشکند. این عزتی که خشم آن را آورده است، وقتی خشم فرو کش کند، او هم از بین می رود و اگر انسان از آن جان سالم بدر برد، عزت حقیقی او، افزایش می یابد. این وعده خداوند است و غیر آن وعده اهریمن است. و وعده های اهریمن همه اش دروغ و فریب است.

* شتر مست شهوت را باید عقال بست و اسب چموش هوس را باید لگام زد و دیو سرکش لذت را باید زنجیر نمود. باید به مقدار حلال بسنده نمود و اگر فعلا حلالی نیست، پس باید صبر نمود و راه دیگری را نجست چون هرچه است چاهی است که شیطان آن را راه می نمایاند. او چاهی کنده است و رویش را پوشانده است و مثل راه نشان داده است باید فریب نخورد و از گناهان گذشته عبرت گرفت و از آنهمه آب شور خوردن، درس گرفت. آب شور همان گناهان جنسی است که دین آن را ممنوع کرده است برای آن که انسان تشنه تر نشود. تا در وقتش آب شیرین به فریادش برسد و اگر نرسید لااقل خودش کمک به هلاکتش نکرده است.

برای کنترل شهوت باید به سختی از جنس مخالف و بعضا از جنس موافق و حتی تن خود، هراس داشت و در برخورد با اینان کمال احتیاط را نمود. شریعت اسلام بر اساس این نظام ارزشی، احکام متنوعی را صادر نموده

است که پایبندی به آن می تواند انسان را در مدیریت درست شهوت موفق کند.

✱ ...

در مقابل مصادیقی از نظام ارزشی دینی که گفته شد، نظامات دیگری وجود دارد که یا در تقابل با نظام فوق است و یا نسبت به این مسیر راه افراط و یا تفریط را می پیماید.

همه انسانها نمی توانند در همه نظامات ارزشی اسلام ناب، سر در بیاورند پس بایسته است همیشه مشاوره آگاه و امین در کنار خود داشته باشند تا از آنها راه را بیابند و سره را از ناسره تمییز دهند. باید با عالمی رفیق بود و با او نشست و برخاست داشت و در بزم و غم، مهمانش نمود تا الگو شود و تأثیر بگذارد تا از تأثیر نادانی و نادانها ایمن شد.

گام اول: تفاوتها را بفهمیم و با آنها بسازیم!

اولین سؤالی که مطرح است این است که آیا می توان با وجود تفاوتها زندگی آرامی را در کنار همسر خود و فرزندانمان داشته باشیم؟
بیایید اول فرض را بر این بگذاریم که جواب این سؤال، مثبت است! مسلماً قسمتی از تفاوتها را می توان از بین برد ولی بیایید اول یاد بگیریم که می توان تفاوتها را نادیده گرفت و زندگی آرامی را داشت. هر چند زندگی آرام تر در گام بعدی صورت خواهد گرفت. زمانی که بیاموزیم چگونه می توان تفاوتها را به حداقل رساند.
ولی گام اول یاد گرفتن کنار آمدن با تفاوتی است که با دیگری داریم. اگر این را نیاموزیم، نمی توانیم تفاوتها را کاهش دهیم.

قدم نخست: حقیقت چیزی غیر از واقعیت ماست!

وقتی می خواهیم تفاوتها را از بین ببریم بیشتر می خواهیم دیگری را مثل خودمان بکنیم! خودمان را خط کشی می دانیم و وزنه ای که همه چیز با ما سنجیده می شود:

کسی که بیشتر از ما گرم و گیرا باشد شوخ و سبک است و کسی که کمتر روابط داشته باشد، عبوس و گوشه گیر است.

کسی که بیش از ما معتقد باشد، متعصب است و اگر کمتر معتقد باشد، سست اعتقاد و کم ایمان است!

کسی که بیشتر از ما بداند، چیزهایی می داند که ندانستنش به کسی آسیب نمی زند و اگر کمتر بداند، ندانستنش آسیب می زند!

کسی که سلیقه های ما را نداشته باشد، غیر منطقی است و اگر ما سلیقه های او را نداشته باشیم، خب چون منطقی هستیم!

کبر خود را وقار می دانیم و تواضع دیگری را خواری!

گستاخی خود را شجاعت می پنداریم و احتیاط دیگری را ترس!

بخل خود را تقدیر معیشت تعبیر می کنیم و سخاوت دیگر را اسراف.

دو رویی خود را لازم می دانیم و دورویی دیگری را نفاق!

دورغ خود را داری مصلحت می انگاریم و دروغ دیگری را دارای مفسده!

و ...

اگر دروغی باعث صرر ما شود، این دروغ خیلی بد است ولی اگر به نفع ما باشد، خیلی هم خوب است!

غیبت ما اگر بشود، این غیبت بدتر از هفتاد زناست ولی اگر ما غیبت دیگران را بکنیم، کار زشتی انجام ندادیم.

اگر پارتی نداشته باشیم، پارتی بازی کار بسیار زشتی است و با عدالت نمی سازد ولی اگر پارتی داشته باشیم، خواهیم گفت: «بالاخره انسانها باید کار

همنوعان خود را راه بیاندازند»!!

...

هر چه مربوط به نفس ماست - هر چند هم زشت - یا اصلا زشت نیست بلکه زیباست و یا لااقل آنقدر هم زشت نیست!!

هر چه مربوط به دیگری است، می تواند هم زشت باشد و هم زیبا، بسته به این است احساس ما چه می گوید!!

ما تا زمانی که در حصار خودخواهی خود گرفتاریم نمی توانیم از تغییر تفاوتهای خود با دیگران سخن بگوییم چرا که دیگران هم در همان حصار، گرفتارند و هیچ وقت حصار شما را بر حصار خود ترجیح نمی دهند. چرا

باید نفس خود را رها کنند و زیر بیرق نفس شما درآیند؟!

آیا اگر کسی با ما متفاوت است یعنی با حقیقت متفاوت است؟ آیا اگر کسی با ما مخالف است یعنی با خداوند مخالف است؟ آیا دشمن ما دشمن

خداست؟ پاسخ این سؤالها مثبت است اگر ما تجسمی از حقیقت باشیم. حق یعنی ما و ما یعنی حق! آیا اینگونه است؟ وقتی این گونه نیست، چگونه است که ما با این همه تفاوتهایی که با حقیقت داریم، کنار آمده ایم و با تفاوتهایی که دیگران با دارند که معلوم نیست چقدرش حق است و چقدرش باطل، کنار نمی آییم؟!

«کنار آمدن»، «حق دادن» نیست!

البته منظور ما از کنار آمدن، حق دادن نیست! نمی گوییم: تفاوتها حق است! نمی گوییم: باید باشد! هرگز! بحث در این است که این میزان بی تابی ما از تفاوتها، نامعقول است. این رفتاری دوگانه است! رفتاری که با خود داریم غیر از رفتاری است که با دیگری داریم! دلیل این رفتارهای دوگانه علاقه مفرطی است که به خود داریم، علاقه ای بیش از هر میزان علاقه ای که به دیگری داریم. به شدت شیفته دنیای خود هستیم.

در اندوه دیگری و خشم نسبت به او، ممکن است سالها بغض کنیم و دلمان پر از کینه باشد ولی در اندوه خود شاید تنها چند ساعتی، خود را ملامت کنیم. ولی سالها در یک قضیه ممکن است کسی را ملامت کنیم. هرجا که بنشینیم غیبتش را بکنیم! بدش را بگوییم! حرف خوبی را در مورد او باور نکنیم! از شکستش شاد شویم و از پیروزی اش، ناشاد گردیم. انسانها وقتی هم که از خودشان کلافه می شوند، بیشتر از این کلافه شده اند که دچار خواری و ناکامی گشته اند. به چیزی که می خواسته اند نرسیده اند. رفتاری را انجام داده اند که آن را دون شأن خود دانسته اند. خودشان را نزد دیگری ضایع نموده اند و تباه ساخته اند. دنیایشان ترک برداشته است. غرورشان لطمه دیده است. کاری کرده اند که دیگران پی اندازه آنها ببرند. دیگران اندازه آنها را خیلی کمتر از آنچه می پنداشتند دیده اند.

انسانها وقتی خود را ملامت می کنند به خود می گویند:

چرا باید دروغ بگی که حالا رسوا بشی؟!

چرا باید طمع بورزی که خفیف و خوار بشی؟!

چرا باید جدل کنی که اینطور ضایع بشی؟!

چرا باید چشمت دنبال ناموس مردم باشد که حالا به ناموست چشم داشته باشند؟!

چرا باید درس نخونی که حالا با این مارناخت آبروت بره؟!
چرا باید قرض بدی که حالا بی پول بمانی؟!
چرا باید ...

انسانها وقتتی از خودشان ناراحت هستند و به خود اعتراض می کنند و از خود کلایه دارند، آنوقت هم تحت تأثیر «حب نفس» و خود خواهی قرار دارند. آنوقت هم نمی شود گفت که از تفاوتهايشان با حقیقت ناراحتند. آنها از این ناراحتند که کاری کرده اند که نگاه دیگران در باره آنها متفاوت بشود و یا باوری که نسبت به خود داشتند، از بین برود و متفاوت بشود. آنها از شکسته شدن دیواره وهم، ناراحتند. آنها از رویاروی با حقیقت ناراحتند. آنها از «از بین رفتن تفاوتشان با حقائق» ناراحتند نه از «تفاوتشان با حقائق».

شناخت نفس، تنها کلید طلایی رهای از مشکلات انسان درباره رابطه خود با خدا، با خود، با جامعه و با طبیعت است.

قدم بعدی: اندازه تفاوتها را بشناسیم!

تفاوتها غالبا کمتر از آن مقداری است که می پنداریم. چون ما از تظاهرها، پی به تفاوتها می بریم! تظاهرها تحت تاثیر شخصیت افراد و شرائط مورد، غالبا غلو آمیز هستند.

بعضی شخصیت بی تاب و جَزَع پیشه ای دارند. بیشتر کود کند تا بزرگ سال. کودک وقتی بی تابی می کند، با کمی توجه آرام می گیرد چون جزع و فزعش، خیلی بیشتر از مشکلی است که دارد. نباید در مقابل بی تابی های او و امثال او هراس داشت. مکشل وقتی آغاز می شود که اندازه مشکل را ندانیم.

بعضی به قول معروف، دل ناز کند! با کمی ناز، دل ناز کشان، التیام می یابد. همچنان که در نقطه مقابل بعضی بیش از میزان شیفتگی اشان، اظهار شگفتی می کنند. نباید گول خورد. البته آنها هم نمیخواهند گول بزنند. نباید از آنها اظهار محبتی که می کنند باورمان شود که دیگر هرچه بگوییم خواهند پذیرفت. ما با آنها آن مقدار که ما فکر می کنیم، توافق نداریم.

شناخت اندازه تفاوتها و توافق ها ما را درک درست انسانها یاری خواهد نمود.

زود قضاوت نکنیم. درباره رفتارها طبق قضاوت‌های عجولانه قبلی خود، تصمیم نگیریم. بیاید بارها رفتاری را ببینیم و پرونده شخص را در ذهن خود همچنان باز بگذاریم تا بعد بتوانیم با جمع بندی آنها و کمک مشاورین، درباره این رفتارها قضاوت کنیم.

هیچ وقت «تک رفتارها» و «تک سخنان» نمی توانند، معرف خوبی برای شخصیت انسانها باشند. اگر ما با قضاوت عجولانه، حکمی را برای تک رفتارها صادر نموده ایم به انسانها منتقل کنیم، چه بسا لجاجت آنها را شعله ور ساخته و یا آنها را ناامید نموده و به این وسیله آنها را واداریم که تا آنچه نیستند را قبول کنند و رفتارهای بعدی خود را عمداً بر اساس ذهنیات ما از خودشان، تنظیم کنند. به ما بیشتر مدرک دهند و باور غلطمان را درباره خودشان، غنی سازند.

همچنین ممکن است وقتی دیگران قضاوت بد و غلط ما را درباره خودشان دانستند در فکر اثبات خلاف آن باشند و آن وقت دست به رفتارهای تصنعی و نابجا بزنند. بروز این رفتارها سبب خواهد شد ما در قضاوتمان نسبت به آنها بیشتر محکم شویم و با خود بگوییم:

«اگر فلانی آنطور که من فکر می کردم نبود، پس چرا اینقدر هول ورش داشته و می خواد ثابت کنه که اونطور که من فکر می کنم نیست!»

صحیحش این است که به خود بگوییم:

«اگر من درباره او این گونه قضاوت نمی کردم و قضاوتم را بروز نمی دادم، او این رفتارهای تصنعی را نداشت. این رفتارها نشان این است که او قضاوت ما را غلط می داند لذا به مقابله با آن برخاسته و راه مقابله را هم در این دانسته که رفتارهای متضاد با آنچه من فکر می کردم را بروز دهد» بعضی آنجور که ما فکر می کنیم، بی دین و بی قید و لایمذهب نیستند:

شاید میخواهند لج بازی کنند!

شاید آنچه را که ما قید شرعی می دانیم آنها به شرعی بودن آن، معتقد نیستند.

شاید دچار افت مقطعی معنوی شده اند و بروز رفتارهای هنجار شکن، لزوماً برخاسته از طرز تفکرشان نیست.

شاید می خواهند تا برای اهداف خاص خود را شبیه افراد بی قید کنند! شاید فکر می کنند در راستای مدیریت نفس، باید به او اجازه بعضی از کارها را بدهند تا بتوانند او را از کارهای زشت تر حفظ کنند. البته ممکن

است در تطبیق و مصداق یابی اشتباه کرده باشند! ولی مهم آن است که آنها قصد مقابله با ارزشها و هنجارها را ندارند. آری! این ما هستیم که نباید تظاهرها را دلیل بر تفاوتها بدانیم. تفاوت رفتاری همیشه نشان از تفاوت شخصیتی نیست. بنابراین در قدم دوم از گام نخست، باید اندازه تفاوتها را بشناسیم. بفهمیم واقعا چقدر با دیگری فرق می کنیم. وقتی تلاش کنیم تا اندازه تفاوتها را بشناسیم خیلی وقتها درخواهیم یافت که میزان تفاوتها بسیار کمتر از آن چیزی است که تصورش را می کردیم. آنوقت می توانیم گام نخست را، که ساختن با تفاوتهاست، با موفقیت برداریم.

قدم سوم: ارزش تفاوتها چرا بشناسیم

بعد از شناخت از میزان تفاوتها باید ببینیم، این تفاوتها چه بار ارزشی دارد؟

بعضی از انسانها حتی برای تفاوتهای جسمانی نیز بار ارزشی قائل هستند. مثلاً برای رنگ پوست و یا اندازه قد و یا محل تولد و یا سال و ماه تولد. هر تفاوتی لزوماً بار ارزشی ندارد و یا ارزشش به میزانی که ما فکر می کنیم نیست. همچنان که توافقهها نیز این چنین است. وقتی دل خوش توافقهایی شویم که بار ارزشی مناسبی ندارند، مجبور خواهیم شد، رنجور شویم از تفاوتهایی که آنها هم از بار ارزشی مناسبی برخوردار نیستند. تفاوتها به دو قسم سلیقه ای و اصولی تقسیم می شود:

تفاوتهای سلیقه ای

تفاوتها سلیقه ای، مصداقی است نه کلی. در کلیات دو نفر هم عقیده اند ولی در تعیین مصداق باهم فرق می کنند. باید به دیگری این اجازه را داد که در حوزه شخصی و کاری خودش، خودش تعیین مصداق کند. هر انسانی بطور طبیعی می خواهد حریمی داشته باشد که از طرف دیگران محترم شمرده شود. احترام به دیگری، قائل شدن حریم برای اوست. حریم حصار است که کسی حق ورود به آن را جز با اجازه صاحبش، ندارد. حریم انسانها، همان حق تعیین مصداق در حوزه شخصی و کاری است.

از کودک گرفته تا نوجوان و جوان و میان سال و کهنسال، از زن گرفته تا مرد، از مسلمان گرفته تا غیر آن همه و همه با توجه به موقعیتی که دارند از حریم بخور دارند. از این حریم تعبیر به حق می شود. هرکس با توجه به حقش، اختیار تعیین مصداق را برای قواعد کلی مورد قبول، دارد و نباید مورد اعتراض قرار بگیرد و از او خواسته شود دست از این حقش بردارد و با ما هم رأی گردد. وجود این نوع تفاوتها لازمه زندگی جمعی است. افراد زمانی می توانند جمع تشکیل دهند که به فردیت آنها احترام گذاشته شود و الا در جمع خسی خواهند بود بر رود، بی اراده و بی ثمر و تابع هر بادی و تندبادی. جمعیت انسانی غیر از جمعیت گوسفندی است.

در پس این احترام، گذشت از حق معنی می یابد. تا حقی داده نشود، از فرد توقع بخشیدن چه چیزی می رود؟! حقی به او داده نشده که بخواد آن را ببخشد. حریمی برایش قائل نشده اند که حال از او بخواهند تجاوزگر به حریمش را عفو کند.

بر این اساس تفاوتها سلیقه ای مثل تفاوتهای جسمانی لازمه زندگی مشترک است و نه تنها نباید از بین برود که باید بیشتر مورد تأکید قرار گیرد.

رابطه طبیعی با دیگر زمانی ادامه می یابد که هم برای دیگری حق اعمال سلیقه های فردی را قائل شویم و هم او این سلیقه ها را اعمال کند. به همین خاطر عدالت بالاتر از جود و بخشش است. البته می تواند جود و بخشش بصورت مقطعی مفید و سازنده باشد و سطح روابط را ارتقاء بخشد ولی اگر قرار باشد، این بخشش، و عدم اعمال سلیقه های فردی، همیشگی باشد، دیگر طرف مقابل دارای تشخیص فردی نیست. و لذا احساس هویت نمی کند بلکه خود را تابع محض می بیند.^۱

^۱ ارتباط با کسی که خود را تابع محض می داند ارتباط ولایی است. و ما درباره ارتباط همسران سخن می گوئیم که یک ارتباط با حقوق مساوی است. ارتباط ولایی موضوع بحث ما نیست. ارتباط ولایی مثل ارتباط بنده و مولاست. مثل ارتباط انسانها با خداوند که باید تابع محض او باشند و در قبال فرامین او حق هیچ گونه انتخابی ندارند. مگر این که خداوند برای آنها «منطقة الفراغ» ی را قائل شده باشد یعنی به آنها اجازه تعیین مصداق و یا انتخاب یکی از دو طرف موضوع کلی را (مثل واجبات تخییری) داده باشد.

تعیین حوزه اختصاصی بین همسران و در نتیجه تعیین حریم برای هر یک از آندو، موجب خواهد شد بسیاری از اختلافات در نطفه خفه شود و شراره بسیاری از نزاعها بر نیامده فروکش کند.

انسانها در حوزه اختصاصی خود می توانند از دیگران مشورت بگیرند ولی این حق را هم دارند که مشورت نگیرد و یا اگر مشورت گرفتند به نظر هیچ یک از مشاورین خود عمل نکنند.

حوزه اختصاصی هر یک از همسران با قراری که ایندو با هم می گذارند مشخص می شود.^۲

البته اموری هم هست (مثل مسائل مربوط به تربیت فرزند) که همسران در آن بالسویه صاحب حق هستند و اختلاف در آن امور را می توان با قرعه و یا با حکم قرار دادن دیگری و یا با استخاره تعیین تکلیف نمود. مگر این که یکی از آندو از حق خود بگذرد ولی هیچ کدام حق ندارند توقع گذشت از دیگری داشته باشند. گذشت از امور اخلاقی است و ربطی به امور حقوقی ندارند. امور اخلاقی اموری شایسته است نه بایسته.

تفاوتهای اصولی

تفاوتهای اصولی و اساسی مربوط به کلیات است. البته کلیات خود دارای مدارجی است که هر درجه ای نسبت به کلی فوق خود مصداق بوده و نسبت به کلی تحت خود، کلی می باشند.

مثلا بایسته بودن کسب رزق حلال یک قاعده کلی است. اگر زنی مطمئن است که شوهرش معتقد با این قاعده است دیگر نباید در تعیین مصداق رزق حلال برای شوهرش تعیین تکلیف کند. منتها ممکن است شوهر یک معامله ای را ربوی نداند و همسرش آن را ربوی بداند. خب در اینجا اختلاف مصداقی نیست بلکه کلی و مفهومی است. زن نمی تواند دخالت نکند و اجازه دهد مال ربوی به منزل او راه پیدا کند.

یا این که زن معتقد به لزوم پاکدامنی است ولی پاکدامنی را لزوما منحصر در حجاب اسلامی نمی داند. ولی شوهرش رعایت حجاب اسلامی را واجب

^۲ مثلاً امام علی و حضرت فاطمه با هم قرار گذاشتند آنچه مربوط به پشت درب منزل است حوزه کاری امام باشد و آنچه مربوط به داخل منزل است تعیین تکلیفش، با بانو فاطمه باشد. هرچند امام گاهی در خانه نیز کمک می کرد: هیزم آماده می کرد و آب از چاه می کشید و جاروب می نمود و بانو نیز گندم آرد می نمود و آن را خیمر می نمود و نان می پخت. (الکافی ط - الإسلامية)، ج ۵، ص: ۸۶)

می داند. آیا این تفاوت، سلیقه ای است و یا اصولی؟ مسلماً اصولی است! زیرا عنوان کلی «لزوم پاکدامنی» دارای زیر مجموعه است. «لزوم پابندی به حجاب اسلامی» هم یک کلی است که زیر مجموعه آن عنوان کلی است.

دو نکته درباره تفاوت‌های اصلی وجود دارد:

نکته اول این است که تفاوت‌های اصولی دارای اختلاف در درجات خود است. همچنان که مثال زده شد نمی توان تفاوت‌های اصولی را به یک چشم دید و با آنها یک برخورد را نمود. هرچه عنوانهای بالاتر بیشتری از تفاوت‌های اصولی، مورد توافق باشد، کنار آمدن با تفاوتها ساده تر می شود. نکته دوم این است که برخورد با تفاوت‌های اصولی بسته به موضوع، متفاوت است. که در ادامه این نوشتار ان شاء الله به بعضی از این موضوعات پرداخته خواهد شد.

گام بعدی: تفاوتها را تبدیل به توافق کنیم

گام نخست را که بر داشتیم، و تلاش نمودیم تا کنار آمدن با تفاوتها را بیاموزیم حال می توانیم آرام آرام وارد گام بعد شده و تفاوتها را به توافق تبدیل کنیم.

گام نخست را از این روی برداشتیم تا شکیبایی را در برداشتن گام دوم آموخته باشیم. انسانها سالیان سال با خصلتی خو کرده اند، حال که می خواهد تغییر اتفاق بیافتد، آنهم توسط همسر که هریک دیگری را همطراز خود می پندارد، نمی توان توقع داشت دور روزه تغییری رخ دهد. خیر باید شکیبا بود.

درست است با تغییر حاصل شده ما به آرامش می رسیم ولی هدف اصلی رشد و تعالی طرف مقابل است که البته از سایه آن ما هم بهره مند می شویم. آرامش ما فائده این تغییر است ولی هدف آن، آرامش و رشد دیگری است.

وقتی جای فائده و هدف عوض می شود، انسانها دیگر شکیبایی خود را از دست می دهند و شتاب می کنند آن وقت نه فائده ای نصیبشان می شود و نه به هدفی می رسند.

هدایت انسانها کاری است سترگ و نیازمند شکیبایی بالایی است.

قدم نخست: توافق را از خود آغاز کنیم!

باید ابتداء از تفاوتهای خود با حقائق، تغییر را آغاز کنیم. باید بیش از این که از تفاوت خود با دیگری نالانیم، از تفاوت خود با آنچه باید و با آنچه هست، گله مند باشیم!

تغییر را از خودمان آغاز کنیم تا دیگران امکان تغییر را باور کنند. تا ما را متهم نکنند که حقائق را مستمسک قرار داده ایم تا تفوق خود را بر دیگری نشان دهیم تا او را فقط محکوم نماییم تا خود را حاکم نشان دهیم.

این که گفته شده است ازدواج نیمی از دین فرد را حفظ می کند بخاطر این هم می تواند باشد که انسان در زندگی مشترک با دیگری، به عیوب خود پی می برد و بعد تلاش خواهد نمود تا آنها را از بین ببرد و یا لاقل کاهش دهد.

اما اگر وقتی هر یک از همسران متوجه عیوب خود شد، احساس خورد شدن نمود و بعد احمقانه و متکبرانه تلاش نمود تا از عیوبش دفاع کند، آنها را توجیه کند و یا طرف مقابلش را معیوب تر از خودش معرفی کند و به همین نیت، در پی کشف عیوب بیشتر او و مچ گیری از او بر آید، آنوقت نه تنها ازدواج نیمی از دین را حفظ ننموده بلکه نیمی از آن را و شاید همه آن را نابود کرده است!

به دو علت باید تغییر در تفاوتها را از خود آغاز کنیم:

شرط خیرخواهی، آغاز تغییر از خود است!

خلوص و خیرخواهی شرط نخست برای تأثیر در دیگری است. وقتی به دیگری ایراد می گیریم و ادعا می کنیم که خیر و خوبی او را می خواهیم و رشد و تعالی اش را آرزومندیم، در واقع نگرانی و تأسف خود را از این حقیقت بروز داده ایم که چرا این فرد حق محور نیست و به موهومات خود چسبیده است.

نشان خلوص این دلسوزی این است که تأسف بیشتر را در باره خود داشته باشیم که مصرانه به موهومات خود چسبیده ایم و کاری برای توافق درون خود با حقائق نمی کنیم. اگر غیر این باشد، چطور انتظار داریم دیگری، ما

را در این دلسوزی و خیر خواهی باور کند. به او باید حق دهیم که نه تنها این را باور کند بلکه مطمئن شود ما برای محکوم نمودن و توفیق بر دیگری، حقایق را مستمسک خود قرار داده ایم.

با این حساب نتیجه مشخص خواهد بود. هیچ کس نمی خواهد کسی بر او تفوق داشته باشد لذا تلاش خواهد کرد تا خود را از یوغ دیگری نجات دهد. همسران در این تلاش خشن، سعی خواهند نمود تا می توانند با جدل و دعوا، ادعای دیگری را در معیوب بودن خود، رد کنند و یا دیگری را معیوب تر از خود نشان دهند و در این راستا پرونده های بسته زیادی را از گذشته باز کنند و پای خیلی کسان و یا موضوعات را وسط کشند و به این ترتیب فاصله خود را با یکدیگر بیشتر و بیشتر کنند آنقدر که طلاق عاطفی رخ دهد و در آینده نه چندان دور به طلاق شرعی منتهی شود.

انسانهای خود ساخته تفاوتها را تشخیص می دهند.

قبلا گفته شد که نفس انسان مانعی بزرگ و حجابی ضخیم در مسیر رشد و تعالی است زیرا قوه تشخیص را نفس فربه و چاق شده از انسان می گیرد. نفس تلاش می کند از همه ادله نقلی و عقلی بهره بگیرد تا نظر خود را بر کرسی بنشاند.

همچنین گفته شد که تلاش در جهت تغییر همسر و تبدیل تفاوتهای او، همراه نمودن او با حقائق است. ما نمی خواهیم او مثل ما شود بلکه می خواهیم او از آنچه باطل درونش ریشه کرده رهایی یابد.

با توجه به این دو پیشگفتار، بدرستی تصدیق خواهیم کرد که وقتی کسی خود را نساخته است نمی تواند ادعا کند، حقائق را بخوبی شناخته است. و نیز نمی تواند ادعا کند راه رسیدن به آنها را می داند.

خب وقتی نه هدف مشخص است و نه راه، چطور قرار است حرکتی صورت بپذیرد؟

این چنین است که خداوند کسانی را برا هدایت انسانها برانگیخته است که از ابتداء از درون خود برانگیخته شده اند و بر نفس خود سوار گشته اند و عقل را حاکم درون خود ساخته اند.

البته قرار نیست هر یک از همسران، ابتداء به قله های رفیع خودسازی صعود کند بعد فکری برای تفاوتهايش با همسرش بنماید. بلکه مهم شروع زودتر خودسازی بر دگر سازی است. و اهمیت بیشتر دادن به هدایت خود بر هدایت دیگری است.

کسی که می خواهد دیگری را بسازد این اعتماد را در خود بوجود آورده است که دیگری به خود بخواند و خود را مثال تغییر بداند نه این که فقط گزارش گر مسیر کمال باشد. و تنها آدرس را بداند. و کاری جز موعظه بلد نباشد. آنچه از رفتار خوبان به خاطرها می ماند بسیار بیشتر از سخنی است که از آنها شنیده می شود.

قدم بعدی: از دعا غافل نشویم

دعا نقش کلیدی در حل مشکلات دارد. هر اقدام عملی که برای حل مشکل صورت می گیرد تحت تأثیر دعا می تواند بسیار مؤثرتر کارایی داشته باشد.

آثار دعا در بهینه شدن روابط

دعا سبب می شود تا قبل از بهینه شدن رابطه ما با دیگری، رابطه ما با خداوند استحکام یابد. زیرا تا رابطه انسان با خدا شکل مطلوبی نگیرد، هیچ اتفاق مطلوبی در دیگر روابط انسان، بوقوع نخواهد پیوست. همچنین دعا سبب می شود تا تلاشهای انسان هرچند به موفقیت هم نرسد، احساس شکست به انسان دست ندهد زیرا با دعا همه تدبیر را به خداوند واگذار می کنیم و آن وقت اوست که کاری را که قرار است انجام دهیم به ذهنمان خطور می دهد و نیروی عزم بر تحقق آن را به ما می بخشد و توانمان را برای اجرایی عزم مضاعف می کند و در نتیجه اگر آنچه ما دنبالش بودیم نشد که دیگر غمین از اشتباه در تشخیص هدف و یا تعیین راه، نمی باشیم و یقین خواهیم نمود آنچه او برنامه ریزی نموده است به مراتب مصلحت ما را بهتر تأمین خواهد نمود و در آینده رضایت ما بهتر جلب خواهد شد.

و نیز دعا، سبب می شود تا هنگام سخن گفتن از خواسته امان، بتوانیم هدف و راه خود را بخوبی تبیین کنیم و متوجه اشتباهات احتمالی خود دراین باره شویم. ما مشغول سخن با خداوند هستیم. نه می توانیم چیزی از درون خود را مخفی کنیم و نه سخنی را که آن را غلط می دانیم بر زبان جاری کنیم. دعا، اظهار همه آنچیزی است که درون ما می گذرد. وقتی همه آن را به لفظ آوردیم بهتر متوجه می شویم که چه می خواهیم و آیا آنچه می خواهیم به نفع ماست یا خیر!

و اثر چهارم دعا ناامید نشدن از ادامه تلاش است زیرا هنگام دعا این حقیقت را مدام بخود یادآور می شویم که خداوند بر همه چیز قدرت دارد. منظور از همه چیز، همه آن چیزهایی است که ما تحقق آنها را غیر ممکن و یا بسیار دور از ذهن میپنداریم. چیزهایی که با معادلات معمولی اصلاً احتمال وقوعشان نیست. دعا یعنی سخن گفتن با کسی که هم نزدیک تر از رگ گردن به ماست و بین ما و قلبمان حائل است یعنی آشناتر از قلب به ماست و هم همه هستی و همه قلبها بدست اوست هر اراده ای بکن همان می شود که می خواهد.

سخن گفتن با این چنین کسی، آنقدر قلبمان را پرامید می سازد که برای پیمودن هر راه سخت و طولانی احساس قدرت و توانایی وصف ناشدنی در خود می کنیم.

قدم سوم: مطالعات خود را افزایش دهیم.

وقتی می خواهیم تغییر در خود و یا دیگری ایجا کنیم باید دانش کافی برای انی منظور داشته باشیم. علم اخلاق قسمت زیادی از این دانش را در اختیار ما می گذارد.

اخلاق اسلامی، که بر گرفته از سخن و سیره خداوند و اولیاء اوست به همه ابعاد انسانی توجه نموده و بسیاری از تجارب را در اختیار ما می گذارد. البته می توان از کتابهای غیر اسلامی هم بهره برد منتها در آغاز راه مطالعاتی نمی توان این کار را کرد زیرا انحرافات موجود در این کتابها ظریف بوده و اگر انسان پیشتر، قلب خود از معارف اسلامی آذین نبندد، متوجه تغایر آنها با حقائق نخواهد شد.

و از جمله همین مطالعات است که – آنچنان که قبلاً هم اشاره شد – مشاوری عالم و امین و حتی الامکان آشنا و دوست، در کنار خود داشته باشیم تا هم از او در افکار و رفتار خود تأثیر بپذیریم و هم در مواقع لزوم بتوانیم به پاسخهای سریع و صریحی دست یابیم.

قدم چهارم: هدف و راه را بدرستی بشناسیم!

شناخت درست هدف و راه، شناخت کلی ایندو نیست. وقتی قرار است ساختمانی تغییر کند فقط نمی توان مدام از تغییر سخن گفت و بدون

نقشه دقیق کلنگ و تیشه برداشت و به جان ساختمان افتاد. برای برداشتن هر دیواری و گذاشتن هر دری باید برنامه دقیق ریخت. بعضی کارها را باید قبلاً انجام داد و بعضی دیگر را بعداً! برای بعضی اقدامات باید زمان بیشتری را از اقدام قبلی گذاشت که بگذرد و بعضی اقدامات را باید سریعاً پس از آخرین اقدام انجام داد. اینها همه نیاز به برنامه ریزی دارد. شاید هم باید از بعضی اقدامات کلاً صرف نظر نمود.

پس هر تغییری با توجه به موضوعی که دارد نیازمند برنامه ریزی خاصی است. آنچه قبلاً وعده اش را داده بودیم این بود که چند موضوع را که در میان همسران بیشتر مورد ابتلاء است، بررسی کنیم:

(۱) همسر و بی نمازی

آنها که نماز می خوانند، سطح توقع دیگران را از خود بالا می برند خصوصاً در نگاه آنانی که نماز نمی خوانند.

نمازخوان ها نماینده شریعت هستند. آنها با نمازی که می خوانند علناً اعلان می کنند، که پایبند به احکام اسلام می باشند. دیگرانی که نماز نمی خوانند، خود را بی نیاز از این میزان از پایبندی می بینند. آنها این همه پایبندی را مفید نمی دانند. نماز را زحمتی بی ثمر می پندارند. منظور آنها از ثمر، چیزی است که بتوان اثر آن را در زندگی دنیایی دید.

نماز خوانها اگر می خواهند دیگران را نیز نمازخوان کنند باید، بر ثمرات دنیوی نماز، محافظت کنند. یعنی نگذارند اخلاقی مخالف با پیام نماز از آنها بروز کند. بزرگترین پیام اخلاقی نماز تواضع در مقابل حقیقت است. زیرا که خداوند حق است و نماز اوج ابراز فروتنی در مقابل حق است.

علت دوری خیلی ها از شریعت، و عدم پایبندیشان به احکام دین، متدینین بد اخلاق و متکبر هستند. آنها کسانی هستند که به پوسته دین چنگ زده اند و از مغز آن تهی می باشند.

بیاییم با تواضع و زوددن همه مراتب کبر از خود، به دیگران با رفتارمان بگوییم: این است ثمره نماز! نماز باعث آرامش است و کبر و غرور و عجب و خود پسندی و همیشه حق بجانب داشتن و تحقیر دیگران، آرامش را از روح و روان انسان می گیرد. بیاییم با آرام بودن، ثمره بزرگ نماز را به نمایش بگذاریم. آرام بودن در قضاوتها، در سخنها، در تصمیمها، در تحملها، در ... در برخوردها.

نمازخوان نبودن همسر، فرصت بسیار خوبی است برای همسر نماز خوان! زیرا در این صورت است که همسر نمازخوان، بفکر ارتقاء خود افتاده و تا آنجا رشد می کند که حقا خود را زببنده نام مسلمانی می کند. چه بسیار هستند آنهایی که نزدیکانشان هیچ قرابت و نسبتی با دین ندارند ولی آنها توانسته اند رشد جهشی اعجاب آوری به سمت معنویت داشته باشند.

مشکل ما این است که برای موعظه و پند و اندرز، خاصیت افراطی قائلیم. این گونه نیست:

بزرگی سراسر به گفتار نیست دو صد گفته چون نیم کردار نیست
باید با رفتار سخن گفت و دهان را خیلی وقتها بسته نگه داشت.

۲) همسر و حرام خوری

حرام خوری دو قسم است: حرام خوری گاهی مال مردم خوری است و گاهی نپرداختن حقوق شرعی است.

اگر همسر دچار حرام خوری از نوع دوم است یعنی اهل دادن خمس و زکات نیست:

اولا باید مسائل شرعی خمس و زکات را بخوبی دانست و یقین پیدا کرد، بر همسر خمس و زکات واجب است.

ثانیا لازم است با آرامش و ملاحظت، به همسر مسائل شرعی خمس و زکات را یادآور شد. و حتی این مسائل بایسته است در گفتگوی قبل از ازدواج مطرح شود.

ثالثا اگر مفید واقع نشد و همسر همچنان اصرار دارد که خمس و زکات ندهد، باید به دفتر مرجع تقلید خود تماس گرفت و از آنها اجازه مصرف اموالی که همسر به خانه می آورد را گرفت. که در این صورت مشکل شرعی برای مصرف وجود ندارد.

رابعا همچنین شایسته است در متن قرار داد ازدواج قید شود که شوهر از ابتدای ازدواج ماهیانه مبلغی را از مهریه به همسر خود پرداخت کند تا به این وسیله همسر این توان مالی را داشته باشد که بعضی از هزینه هایی را که شوهر از پرداخت آن سرباز می زند، بپردازد. که از آن جمله پرداخت خمس اموال مصرف شده خمس داده نشده، توسط همسر است.

همسر می تواند خمس اموالی را که خود مصرف نموده است بپردازد و همچنین با پرداخت مبلغی به فرزندان آنها را نیز وادارد تا خمس اموال مصرف شده خود را بپردازند.

همچنین همسر می تواند به شوهر بگوید که نفقه ای را که به او می دهد، به او ببخشد نه این که او را وکیل در مصرف کند زیرا در این صورت همسر مالک پول نفقه خواهد شد لذا در صورت صرفه جویی می تواند در آنچه از نفقه باقی می ماند آنطور که صلاح بداند تصرف کند.

اما اگر حرام خوری همسر، حرام خوری از مال مردم است.

حرام خوری دارای مسائل متنوعی است. قبل از این که کسی را متهم به حرام خوری کنیم باید مسائل آن را طبق نظریه مرجعی که از آن تقلید می کنیم بیاموزیم. در مواردی هم باید مراجعه به فتاوی مرجع تقلید همسر خود کنیم.

مثلا بعضی اوقات انجام یک معامله حرام است ولی طرفیت می توانند در مال مورد معامله تصرف کنند. لزوما حرمت هر معامله ای به معنای حرم تصرف در اموال مورد معامله نیست و نمی توان طرفین را متهم به حرام خوری کرد.

اما اگر برای ما مسلم شد که همسر مال حرام به خانه می آورد:

اولا مثل مورد قبل می توان از دفتر مرجع تقلید خود، کسب تکلیف نمود. ثانيا درخواستهای مادی خود را به عنوان اعتراض به رفتار همسر می توان محدود نمود تا همسر متوجه شود که به هر قیمتی نباید خواسته های مادی را تأمین نمود.

ثالثا اگر همسر دارای اموال مخلوط به حرام است (همه اش حرام نیست) می تون با دادن خمس اموال مصرف شده خود را از مصیبت حرام خوری خلاص نمود.

مهم آن است که حرام خوری همسر نباید سبب تنش در زندگی زناشویی شود زیرا این تنش نه همسر را هدایت می کند و نه آرامشی برای کسی از اعضاء خانواده باقی می گذارد و بسیار نیز احتمال دارد که همسر دچار لجابت شده و بی تقوایی خود را به دیگر عرصه ها نیز سرایت دهد.

اگر نتوانستیم مشکلی را با صحبت کردم در فضای آرام حل کنیم، باید بدنبال راه های مسالمت آمیز باشیم و البته غالبا این چنین راه های وجود دارد.

۳) همسر و بدحجابی

حجاب نیز دیگر مسائل شرعی از مسائل متنوعی برخوردار دارد. باید شوهر قبل از برخورد با بدحجابی همسرش از همه مسائل آن مطلع باشد. و به مقداری از اطلاعاتی که در این زمینه دارد اصلاً بسنده نکند.

ملاک مسائل شرعی حجاب، مرجع تقلید زن است. اگر او مرجع تقلید ندارد، ملاک حداقل حدود حجاب خواهد بود. زیرا مرد می‌خواهد نهی از منکر کند و برای این کار باید یقین به منکر بودن رفتار همسرش داشته باشد و این یقین تنها وقتی بدست می‌آید که همسر حداقل حدود حجابی را که عموم مراجعه تقلید به آن معتقدند، حاصل می‌شود.

بدحجابی همسران سه نوع است که برخورد با هر نوع متفاوت از دیگر اقسام آن است:

نوع اول: همسر کم توجه به حدود حجاب است. ولی اگر به او تذکر داده شود خودش را جمع و جور نموده و می‌پوشاند ولی بخاطر کم توجهی اش بعد از چندی دوباره نیازمند به تذکر است. این تذکر دانهای مداوم، نباید شوهر را از کوره به در کند. و خدای نکرده همسرش را متهم به چیزی کند.

نوع دوم: بدحجابی همسر بخاطر عدم اعتقاد او به رعایت همه حدود شرعی حجاب است. هر چند معتقد به عفاف هست. در این صورت اگر با آگاهی بخشی به لزوم رعایت حجاب شرعی، شوهر نتواند همسرش را قانع به رعایت حجاب کند، اگر مرد می‌تواند با همین وضعیت بسازد و معتقد است وجود این چنین همسری به وجهه اجتماعی او و یا به تربیت فرزندان ضربه ای نمی‌زند می‌تواند با او زندگی کند به شرط آن که این موضوع، سوژه نزاع مداوم در منزل نباشد.

هر مشکلی در روابط همسران یا باید حل شود و یا با آن کنار بیایند و یا باید از هم جدا شوند. همسران به هیچ صورت حق ندارند مشکلی را موضوع نزاع مدام خود در منزل کنند. نزاع دائم خیلی بدتر از طلاق است.

نوع سوم: بدحجابی همسر، بخاطر عدم پایبندی او به عفاف است. در این صورت مرد باید این مسئله را ریشه یابی کند ببیند رفتار خود چقدر مؤثر در این بی عفافی شده است. غالباً مردان در بی عفافی زنان نقش عمده ای دارند.

اگر مردان به وضعیت ظاهری خود رسیدگی کنند و اخلاق خود را نیکو نمایند و نیازهای جنسی همسر خود را بخوبی تأمین کنند، بخوبی می توانند به عفت همسر خود کمک کنند. ولی اگر شوهر یقین دارد که رفتارهای او سبب این بی عفاف شده است و همچنین معتقد است با نصیحت هم کاری از پیش نمی برد، در این صورت باید از او جدا شود. در این صورت راهی برای کنار آمدن با مشکل بی عفاف همسر، وجود ندارد.

۴) همسر و پرخاشگری

کسی که پرخاشگری می کند گاهی ذاتا پرخاشگر است. گاهی موضوع خاصی خشم او را بر می انگیزاند. انسانهایی که طبع پرخاشگری دارند، لزوماً از قلب سخت و نامهربانی برخوردار نیستند. بلکه غالباً رفتار آنها پرخاشگرایانه است ولی درونشان به اندازه بیرونشان متلاطم نیست.

غالباً همسر این چنین افرادی بعد از کمی زندگی با او اخلاقش بدستش آمده و با رفتاری خشن او کنار آمده و به دیگران بارها گوش زد می کند که: «همسرش آدم مهربانی است و نباید به ظاهرش قضاوت نمود.» ولی اگر پرخاشگری همسر بخاطر خوی نامهربان او باشد آنوقت کار سخت می شود. زیرا این چنین شخصی هیچ راهی برای آرام کردنش وجود ندارد. کسی که رحم ندارد: نه دوست دارم رحم کند و نه به او رحم کنند. برخلاف شخص نخست که می توان رگ خوابش را بدست آورد و با رفتاری خاص آرامش نمود ولی این شخص همیشه تلاش دارد تا جلوی آرام شدن خودش را بگیرد و پستی درونی که دارد، نمی خواهد بزرگواری دیگران را نسبت به خودش ببیند زیرا خودش از هیچ بزرگواری برخوردار نیست. برخورد با اشخاصی این چنین که مصداق بارز انسان لئیم و پست هستند، جز با تقابل به مثل راهی ندارد. لئیم را با طرد باید دفع نمود و از شرش خلاص شد. لطف در حق لئیم جز بر لئامتش نمی افزاید. و او را گستاخ تر نمی کند.

خب از طرفی زندگی زناشویی صحنه جنگ نیست که بتوان پرخاشگری را با پرخاشگری پاسخ داد و با طرد، دفع نمود. زندگی زناشویی اصلاً شکل گرفته است تا همسران بتوانند به آرامشی که در زمان مجری از آن محروم

بودند برسند. همه راهکارها هم برای حفظ و یا برگرداندن آرامش به زندگی زناشویی است. لذا همسری که از درون نامهربان است و پرخاشگری اش فقط محدود به بی ادبی رفتاری نمی شود، باید از او جدا شد. و این خار در چشم و استخوان در گلو را دور انداخت.

۵) همسر و چشم چرانی

چشم چرانی همسران و بیشتر آقایان یکی دیگر از معضلات عدم تفاهم در خانواده هاست.

در گام نخست با هر ناهنجاری، باید ابتداء مطمئن شد که این چنین ناهنجاری وجود دارد. البته کسی که رابطه تربیتی با دیگری دارد باید به گمانهای خود ترتیب اثر دهد ولی رابطه همسران رابطه تربیتی نیست. یعنی هیچ کدام متولی تربیت دیگری نمی باشد. زیرا این رابطه از بالا به پایین است. مانند رابطه والیدن با فرزند خود و یا معلم با شاگردانش و یا حاکمان با افراد ملت. و دو نفر همسطح که یکی با دیگری پیمانی بسته است که بر طبق آن یکدیگر را تحت نظارت قرار داده و با حتی با گمانی، به یکدیگر تذکر می دهند.

رابطه بین همسران رابطه بین دو همسطح است. ایندو چیزی بیشتر از امر به معروف و نهی از منکر در قبال هم وظیفه ندارند. و نهی از منکر نیز در موردی است که اطمینان به تخلف باشد. تخلفی که قطعاً گناه باشد.

همسران نسبت به یکدیگر بسیار متعصب هستند. زیرا نسبت به هم احساس تملک دارند و لذا بسیار طبیعی خواهد بود که یکدیگر را متهم به چشم‌ناپاکی کنند.

لذا در مرحله نخست در برخورد با چشم چرانی همسر باید مطمئن شد که این ناهنجاری واقعا وجود دارد و تحت تأثیر غیرت مردانه و یا حسادت زنانه، گمانه زنی نشده است.

در مرحله بعد باید مطمئن شد که این ناهنجاری لغزش نبوده بلکه رویه است و بارها تکرار خواهد شد.

متأسفانه اختلاط زنان و مردان نامحرم در محیطهای مختلف، خصوصا محیط های خانوادگی سبب لغزش چشم هر یک از همسران نسبت به زن و مرد نامحرم می شود.

بسیاری، خویشاوندی زنان و مردان، را دلیلی درست برای اختلاط آنها در مراسم مختلف می دانند. اختلاطی که هرچند با رعایت میزانی حجاب باشد ولی یقیناً روح عفاف در این مراسم آسیب می بیند. جلوه گریه‌هایی از هریک از زنان و مردان رخ می نماید و طبیعی است که در این میان، چشمانی بلغزد و نگاه‌های خائنانه‌ای صورت پذیرد. و همسران متوجه این نگاه‌ها شوند.

بعضی از همسران با چشمی مراقب همسر خودند و با چشمی دیگر به نگاه‌های دزدانه‌شان مشغولند!

بر این اساس اولاً باید دامن خود را از نگاه‌های مصون و محفوظ و پاک داشت و بعد به این نکته دقت نمود که تا محیط‌های پرلغزش این چنین وجود داشته باشد، بروز ناهنجاریهایی از این قبیل نیز طبیعی است. قبل از این که چنگ به صورت همسر کشیده و او به باد ناسزا گرفته شود، باید از رفتن به این چنین مجالسی و یا از برپا نمودن این چنین محافلی خودداری نمود.

در هر حال سر خوردن در زمین سر، مال پای کج نیست، مربوط به زمین شیب است.

در مرحله سوم باید تا اطمینان به اتخاذ راهکار درست در برخورد با ناهنجاری باید از علنی نمودن آن خودداری نمود.

نداشتن راهکار برای برخورد با ناهنجاری و آماده نبودن در قبال آنچه ممکن است با طرح موضوع پیش بیاید، مشکل را چند چندان می کند.

متأسفانه غالباً انسانها هنگام تصمیم به علنی نمودن عیب دیگران، احساس خوشایندی از برتری جویی دارند. و تحت سیطره این احساس دیگر به فکر حل مشکل و رفع عیوب دیگران و کمک به رشد و تعالی آنها نیستند. در نتیجه نمی شود گفت در صدد اقدامی خیرخواهانه اند بلکه بیشتر به فکر ارضاء خودخواهی‌های خودند.

وقتی انسان در کاری که می کند نیت خیرخواهانه و صحیحی نداشته باشد نباید انتظار داشته باشد که کارش به نتیجه مطلوب برسد. رفتارهای خودخواهانه، رفتارهای خودخواهانه را در پی دارد و گردنی که فراز شده است، در سایه گردنی فرازتر قرار خواهد گرفت و اینجاست که برای درست کردنی ابرویی، چشمی کور می شود!

همچنین یکی دیگر از عللی که نباید در علنی نمودن مسئله، عجله نمود این است که با چه مدرکی می توان ثابت نمود که این حادثه اتفاق افتاده

است. طبیعی است که به محض اعلان، طرف مقابل آن را انکار نموده و همسرش را متهم به سوء ظن می کند! و بعد هم تلاش میکند تا رابطه خائنه خود را مخفی تر سازد.

بر این اساس در مرحله سوم، یعنی پس از اطمینان از وجود ناهنجاری - مثل همین چشم چرانی که موضوع بحث است - باید بر خشم خود فائق آمد و بعد علل انجام این کار زشت را بررسی نمود.

انسانها وقتی متوجه می شوند که رسوا شده اند، ابتداء آن را رد می کنند و اگر بدانند که رد کردنش فائده ندارد دست به توجیهاتی برای آن کار زشت می زنند تا به این وسیله از میزان زشتی آن بکاهند.

پیش بینی این توجیهات، در کار تحلیل وقوع ناهنجاری بسیار مهم است. توجیهات گرچه همیشه با بزرگ نمایی همراه است ولی نیم توان بی هیچ اساسی باشد. انسانها در قبال همه زمینه های گناه می توانند مقاومت کنند ولی بخاطر سستی اراده اشان این کار را نمی کنند و بعد هم زشتی کار خود را نه معلول ارده سست خود که برخواسته از همان زمینه ها می دانند.

همسر باید زمینه های چشم چرانی همسر خود را بررسی کند. و قبل از شروع به بگومگوهای بی ثمر و طرح همین زمینه ها در جوی پر از خشونت، در محیطی آرام با خودش و یا در گفتگو با مشاور مسئله را تحلیل کند.

غالباً همسرانی که عادت به چشم چرانی پیدا نموده اند یا دچار ناکامی در ارتباط عاطفی - جنسی با همسر خود هستند و یا به این کار عادت نموده اند بدون این که در این بین دچار تحریک جنسی شوند.

ناکامی جنسی راه حل دارد. همسران شریک جنسی یکدیگر هستند. یعنی در تبعات ناکامی جنسی یکدیگر سهیمند. بنابراین اگر فردی تلاش درستی در جهت کامروایی جنسی همسرش نداشته است، چه انتظار دارد که او چشم به دیگران نداشته باشد! تا ریگ را در کفش خود بیاییم همیشه امید به حل مشکل وجود دارد. ولی تا تلاش کنیم ریگ را در کفش دیگری پیدا کنیم، هیچ به حل مشکل فائق نخواهیم آمد.

اما اگر چشم چرانی تبدیل به یک عادت رفتاری شده است. همسر نباید از این عادت - هر چند هم زشت - زیاد خود را نگران کند. غالباً این عادت پیشروی نکرده و بنیان خانواده را متزلزل نمی کند. ولی مع ذلک هروقت این عادت زشت بروز نمود، اظهار ناراحتی کنید و حتی اظهار کنید که شما

هم مورد چشم چرانی دیگران قرار گرفته اید و برایش توضیح دهید که این چشم چرانی تو بوده است که این چنین عاقبتی داشته است.

۶) همسر و ازدواج مجدد

یکی از چالشهای عمده در زندگی همسران، ازدواج مجدد شوهر است. حتی در جوامعی که چند همسری، رایج است، چند همسری یک چالش محسوب می شود. زنان به سختی می توانند حسادت‌های زنانه خود را نسبت به هوو، کنترل کنند و مرد هم به سختی می تواند از امتیاز دهی به همسر تازه اش چشم پوشی کند و حتی اگر به همسر اولش بهتر از قبل هم برسد، او خواهد فهمید که این رسیدنهای بیشتر، بخاطر ساکت کردن اوست نه این که نشان از تمایل قلبی باشد لذا اثر معکوس خواهد گذاشت. توصیه به شوهران این است که:

أ) تا واقعا دچار اضطراب نشده اید، از ازدواج مجدد خودداری کنید! ازدواج مجدد فقط در صورتی اتفاق بیافتد که بدنید همه راه ها را برای کافی دانستن یک همسر رفته اید ولی نتوانستید نیازهای اولیه خود را با همسر نخست برآورده کنید! مواظب باشید که هوس، نیاز جلوه نکند. رفتن دنبال هوس، صد برابر که لذت بخش است درد آور خواهد بود.

ب) با ازدواج مجدد، رابطه خود را با همسر نخست همچنان حفظ کنید و در تقسیم وقت، عدالت بخرج دهید و اگر توان مدیریت وقت را ندارید، حتما از خیر ازدواج دوم بگذرید و اگر مع ذلک خود را ناچار به ازدواج دوم می دانید، همسر اول خود را طلاق دهید زیرا معطل گذاشتن او بدتر از مطلقه نمودن اوست.

ج) برای ازدواج دوم سراغ همسری که بسیار کم سن تر از شماست نروید. عمده ترین چیزی که حسادت همسر اول را برمی انگیزاند، سن کم همسر دوم است. چون می داند این همسر با این سن کم به شدت می تواند شوهرش را مورد توجه قرار دهد و او را از همسر اولش غافل سازد.

د) ازدواج مجدد خود را تا می توانید مخفی نگه دارید! بدانید زنان شامه تیزی در کاهش رابطه جنسی مرد خود و در نتیجه ارضاء جنسی در جایی دیگر دارند. شعور همسر خود را دست کم نگیرید!

توصیه به همسران این است که:

أ) با حلال خداوند برخوردی نکنید که انگار آن را حرام می دانید. چه بسیار از زنان که با بسیاری از مسائل منکراتی شوهر خود مشکل حادی

ندارند و بالاخره با آن کنار می آیند ولی با ازدواج مجدد همسر خود اصلاً نمی توانند کنار بیایند با این که آن مسائل منکراتی حرام و این ازدواج مجدد حلال است و اگر شوهر بر اساس نیاز واقعی اش ازدواج دوم نموده باشد، اصلاً ازدواج مجدد او واجب است. تظاهر به دین داری و نفاق اینجا معلوم می شود که نهی از معروف شده و امر به منکر می شود.

ب) مردها غالباً همه قلب خود را در اختیار همسرشان قرار نمی دهند! فرق نمی کند ازدواج مجدد انجام دهند یا به با همسر اول خود بمانند. بنابراین اگر مردی به این نتیجه برسد که همسر دوم اختیار کند، مخالفت با او نه تنها جایگاه همسر اول را محکم می کند که آن را قطعاً متزلزل خواهد ساخت.

در نقطه مخالف، طبیعت زنان بگونه ای است که همه قلب خود را به شوهر خود می دهند و نمی توانند با حفظ شوهر خود به مرد دیگری فکر کنند مگر این که ابتداء شوهر خود را از قلبشان برانند. مردها بدون این که همسر نخست خود را از قلبشان برانند، از جای خالی قلبشان به همسر دوم خود می بخشند.

اگر مردی توان مالی دارد و از طرفی نیازهای اولیه اش توسط همسر اول تأمین نشده است، و همسر دوم هم جای همسر اول را تنگ نمی کند، چرا نباید ازدواج مجدد کند؟!

ج) بجای استمرار نزاع، باید از در آشتی در آمده و با هووی خود همزیستی کنید و از شوهر خود بخواهید تا شما دو نفر را بیشتر با هم آشنا کند و بعد بتوانید با همسر دوم شوهرتان رابطه صمیمانه داشته باشید آنوقت خواهید فهمید، هوو، لولو نیست که اینقدر از او هراس داشته باشید. هوو زنی است که خداوند او را برای شوهر شما، حلال دانسته و ارتباط با او را روا شمرده است. پس شما هم می توانید با او صمیمی بشوید به شرط آن که شیطان تفرقه افکن را از خودتان دور کنید!

د) آیا شما خبر از آمار زنان بی سرپرست و یا دختران به خانه مانده دارید؟ آیا می دانید این تعداد انبوه، دارای چه مشکلات اقتصادی و معنوی هستند؟ از آن طرف چه بسیار مردانی که توان اداره همسری دیگر را دارند! خداوند برای رفع این مشکل، اجازه ازدواج مجدد را به مردان داده است و مسیحیت تحریف یافته این اجازه را نداده است! خب ما مسلمانیم یا مسیحی؟ ظاهر خیلی از زنهای، دوست داشته باشند در این جهت مسیحی

باشند تا مسلمان!! بالاخره تسلیم امر خداوند شدن تنها به نماز خواندن نیست! بلکه به مخالفت با هوای نفس است. متأسفانه بسیاری از زنان در موضوع ازدواج مجدد شوهرانشان آنچنان عنان نفس خود را به حسادتهای زنانه خود می سپارند که تا مرز کفر به خداوند پیش می روند. ان شاء الله شما خواننده عزیز از این قسم زنان نباشید. همه از فریب شیطان به خداوند می بریم!

۷) همسر و سرد مزاجی

سرد مزاجی همسران، می تواند دو دلیل داشته باشد: یا با همسر خود سرد است و یا کلا سرد مزاج است.

همسری که اول زندگی سرد مزاج نبوده است و بعدا دچار این نارسایی شده است، حل مشکلش نیازمند تغییر در روش تعامل عاطفی - جنسی همسران است.

اصرار داریم تا عبارت: «عاطفی - جنسی» را بکار بگیریم زیرا، انسانها در همه مسائل، عواطف و احساساتشان، نقش عمده ای ایفاء می کند. و از آن جمله و شاید بارزترین مصداق آن، مسائل جنسی است.

وقتی همسران از یکدیگر راضی نیستند و روابطشان کدر است، طبیعتا در روابط جنسی خود نمی توانند به اوج ارضاء برسند. شاید تخلیه شوند و ارضاء نمی شوند. انسان بر خلاف حیوان، تخلیه اش به معنای ارضاء او نیست. لذا عکس صورت فوق نیز ممکن است اتفاقا بیافتد! یعنی ارتباط جنسی به تخلیه هم نیانجامد ولی موجب ارضاء شود.

رعایت همه نکاتی که در این نوشتار گفته شده است، بخواست خداوند موجب بهبود رابطه عاطفی همسران خواهد شد و این، آنها را در ارتقاء رابطه جنسی یاری خواهد رساند.

همچنین ممکن است سرد مزاجی مقطعی بوده و مثلا استرس شغلی باعث این سردی شده باشد که چاره اش صبر فرد مقابل، و از طرفی نظم بخشی به کار و عدم دخالت دادن امور کاری به وظائف زناشویی از طرف فرد سرد مزاج است.

اما اگر سردی مزاج، از ابتداء زندگی مشترک بوده است. این نیازمند به کار درمانی - روانی و یا درمانی - تغذیه ای است.

البته در تحقیقات قبل از ازدواج اگر مواجه با این حقیقت شدید که روابط بین اعضاء خانواده همسران سرد است و یا همسر آینده شما، دارای

مادری خشن و یا بعکس بسیار دلسوز و دلوایس نسبت به فرزند خود است، احتمال زیاد دارد که این فرد دارای مزاج سردی از نظر جنسی باشد. غالباً همسران سرد مزاج نه این که اصلاً تحریک نشوند بلکه چون آستانه تحریک پذیریشان بالا است یعنی دیر تحریک می شوند، خود و طرف مقابلشان به اندکی از تحریک اکتفاء نموده و با تخلیه از طرف مرد و رها نمودن ادامه فعالیت جنسی از طرف زن، رابطه جنسی را تمام می کنند. بر این اساس بهترین راه برای حل این مشکل تعدد تحریکات معاشقه ای بدون ایجاد رابطه عمیق در هربار از رابطه جنسی است. همسران باید بعد از هر چند بار رابطه جنسی سطحی که دارند یکبار آن را عمیق کنند تا هنگام رابطه عمیق بتوانند از تحریکات روابط سطحی جنسی خود، برای رابطه عمیقشان بهره ببرند و در ضمن با کم شدن دفعات رابطه عمیق، تازگی این رابطه را حفظ کنند.

همچنین تنوع بخشی به رابطه عمیق هم می تواند، احساس متفاوتی را در طرفین ایجاد کند. اصولاً همسران باید دانش جنسی خود را درباره جنس مخالف ارتقاء دهند زیرا بسیاری از ناکامیهای جنسی بخاطر کافی نبودن دانش جنسی است.

یکی از عوامل سرد مزاجی زنان، رفتار خودخواهانه جنسی مردان است. این رفتار خودخواهانه به دو صورت خود را نشان می دهد: اول این که مردان خودخواه، وقتی همسرشان در عادات ماهانه بسر می برد، یا با او رفتار سرد عاطفی دارند و یا اصرار بر آمیزش دارند و این زنان را آزار می دهند خصوصاً اگر اصرار داشته باشند که از با همسر رابطه جنسی مقعدی داشته باشند. هرچند این عمل از نظر اسلام حلال است ولی به شدت مکروه است و تنها با رضایت زن، از شدت کراهت آن کاسته می شود.

در موقع مردان بهتر است صبور باشند و با رابطه سطحی جنسی اکتفاء نموده و خود را تخلیه کنند و ارضاء کامل را به زمان مناسب موکول کنند. دوم این که مردان خودخواه بدون توجه به نیاز همسرشان، تنها به فکر ارضاء خود هستند و زن را در نیمه راه، رها می کنند. زنان غالباً دیرتر از مردان تحریک شده و طبعاً دیرتر از مردان نیز ارضاء می شوند. باید مردان به این حقیقت توجه نموده و طوری رابطه جنسی را مدیریت کنند که همگام با ارضاء زن، خود را ارضاء کنند!

طبیعی است که مردان اگر مشکل انزال زودرس دارند باید خود را درمان کنند.

بهترین درمان برای انزال زودرس، کم نمودن فواصل آمیزش و انزال است. کم رویی همسران در رابطه با بیان احساسشان در مسائل جنسی، سبب می شود تا بدرستی همسران از وضعیت طرف مقابل با خبر نباشند. خصوصا کم رویی زنان نقش مهمی در مشکل جنسی آنها ایفاء می کند. زنان باید بدون شرم، از عدم ارضاء خود نزد شوهرشان سخن بگویند و به او گوشزد کنند که تا او اجازه نداده است، نباید خود را تخلیه کند. باید رفیق نیمه راه نباشد. و همچنین زن باید به مردش کمک کند تا او بداند چه ظرفتهایی را هنگام فعالیت جنسی رعایت کند و از چه اعمالی پرهیز نماید.

۸) همسر و اعتیاد

اعتیاد، مانعی دیگر برای تفاهم بین همسران است. مانعی که بیشتر شوهران را اسیر خود ساخته است. شوهران معتاد بجای آنکه قوام و عمود خیمه زندگی باشند، آوار زندگی هستند و شیرازه زندگی را از هم می پاشند.

مردان با اعتیادی دارند دیگر نمی توانند به عنوان قوه عاقله خانواده مورد اعتماد باشند. نه دیگر همسر به او اعتماد دارد و نه فرزندان. آنها موجب می شوند تا نه تنها فرزندانشان به آنها افتخار نکنند بلکه پدر خود را موجب شرمساری خود بدانند.

فرزندان پدران معتاد، با سرخوردگی که پیدا می کنند در تیرس انواع بزهکارهای قرار می گیرند.

زنان باید با اعتیاد شوهران خود چه بکنند؟

۱) با اعتیاد شوهر خود اصلا کنار نیایید و حتی اگر نتوانستید او را ترک بدهید، ولی اصلا اعتیادش را نپذیرید. مدام از اعتیادش اظهار انزجار کنید. نگذارید شوهر فکر کند دیگر قبح کارش مثل قبول نموده و او براحتمی می تواند هر جا و هر زمان که خواست به اعتیادش بپردازد.

با این کار از پیشروی اعتیاد جلوگیری می کنید. جلوگیری از پیش رفت هر ناهنجاری، گام نخست و مهم در مسیر از بین بردن آن است.

کنار نیامدن با اعتیاد شوهر شامل هر گونه اجازه دادن برای مصرف مواد مخدر است. حتی اگر شوهر بگوید در حال ترک است و باید مصرفش آرام آرام کم کند. این حرف غلطی است. بهانه ای برای ادامه اعتیاد است. کسی

که می خواهد ترک کند با تحت نظر پزشک مراکز ترک اعتیاد این کار را انجام دهد.

۲) مواقعی که او خمار است به هیچ نحو او را نصیحت و یا توبیخ نکنید زیرا او در این حال به شدت تأثیر ناپذیر است! خیرخواهی خود را نسبت به او همیشه حفظ کنید و مبادا بر اساس خشم و کم حوصلگی حرفی بزنید و یا اقدامی کنید. تا زمانی که نیت خود را صاف نکنید و از نفسانیات دور نشوید نمی تواند برای سخنان و اقدامات خود اثر مطلوبی را امید داشته باشید.

وقتی می خواهید با حرف بزنید از نقاط قوتش بگویید! از این بگویید که فرزندی که دارید یا خواهید داشت، با اعتیاد پدر نمی تواند آینده ای داشته باشند.

۳) زمانی که شوهر شما در حالت طبیعی است و حال خوبی دارد، او را ترغیب به ترک کنید و هیچ گاه از اصرار در این باره دست بردارید ولی اصرار در این باره به معنای عصبانیت بیشتر نیست بلکه با حفظ آرامش بارها سخن خود را در قالبهای مختلف تکرار کنید و راه حل های عملی به او پیشنهاد کنید.

۴) هنگام ارتباط جنسی، اظهار عدم ارضاء نکنید سعی کنید طوری وانمود کنید که شوهر شما تصور کند توانسته است شما را ارضاء زیرا در غیر این صورت برای جبران ضعف توان جنسی اش بیشتر به مواد پناه می برد.

۵) هیچ وقت شوهر خود را تحقیر نکنید زیرا تحقیر دیگری انسان را دچار همان مشکل فرد تحقیر شده می کند و هم خلوص نیت خود را در برخورد با او از دست می دهید و هم او را ناامیدتر و یا پرخاش تر خواهید نمود و ناامیدی و پرخاشگری هیچ کدام مسیر بهبود را هموار نخواهد ساخت.

۶) نقش مادر را برای همسر خود بازی نکنید. مردان می خواهند زنان خود را همسر خود ببینند نه مادری دلسوز! لذا در عینی که صریح از اعتیاد شوهر خود اعلان بیزای می کنید، اصرار بر مراقبتهای بارز نسبت به او نداشته باشید. او را مدام خصوصا در حضور فرزندان، مورد پرس و جو قرار ندهید.

۷) شوهر خود را تشویق کنید تا ورزش کند و با هم به کوه و دشت بروید و همچنین در محافل مذهبی شرکت کند!

۹) همسر و رفیق بازی

بعد از ادواج یکی از معضلاتی که همسران با آن مواجه می شوند، افراط در همدمی همسر با دوستان زمان تجرد است. البته این افراط، به نظر همسر است و الا ممکن است افراطی هم در کار نباشد لذا باید توجه داشت که ازدواج یک تجربه کاملاً جدید برای هریک از زن و مرد است و لذا ایندو نمی توانند در ابتدای زندگی کاملاً با پدیده ازدواج کنار آمده و پایبند به التزامات را شوند که یکی از التزامات آن محدود نمودن ارتباطات زمان تجرد است. نوعروسان و تازه دامادها باید از دو ناحیه صبوری کنند. یک این که ارتباطات زمان تجرد خود را محدود کنند دوم این که به همسر خود برای محدود نمودن این نوع از ارتباطات فشار نیاورند. بالاخره ازدواج در کنار مزایای خود محدودیت نیز می آورد ولی این محدودیتها را بیشتر بر خود تحمیل کنیم نه آن که آن را توقع نماییم. همیشه تمّحلهای باید بر توقعها پیشی داشته باشد. و الا موجب خواهیم شد همسرمان، احساس ناکامی در ازدواج کند. گاهی رفیق بازی همسر، آنقدر راه افراط را می پیماید که خانه نیز محلی برای انواع خوشگذرانیها او می شود. البته این مسئله بیشتر برای آقایان صدق می کند. در این صورت، زن هیچ وظیفه برای کمک به برگذاری این خوشگذرانیها ندارد. خصوصاً اگر همراه با گناه باشد. زنان هیچ وقت نباید کمک به گناه شوهران خود بکنند. شاید مجبور باشند گنهکاری او را تحمل کنند ولی نباید به او کمک کنند زیرا کمک به گناه قطعاً گناه خواهد بود. هیچ لایه از همسر داری شامل کمک به گناه همسر نمی باشد.

۱۰) همسر و ارتباط با خویشان

در قانون اسلام هر گونه ارتباطات خارج از منزل زن باید با اجازه شوهر صورت بگیرد. بعضی از شوهران از این حق سوء استفاده نموده و برای همسران خود محدودیتهای نامطلوبی را بوجود می آورند. یکی از این محدودیتهای غیر منطقی، قطع و یا کاهش ارتباط همسر، با والدین و یا خویشان خود است.

غالباً دلائلی که برای این محدودیتها وجود دارد نه ادله ای است که محکمه پسند باشد بلکه تنها بخاطر دلخوریهای شوهر نسبت به همه یا بعضی از خویشان همسر است.

بعضی وقتها هم هیچ دلخوری وجود ندارد و تنها شوهر بخاطر این که راهی برای رنجاندن همسر و انتقام از او در اختیار دارد از این حق قانونی خود سوء استفاده می کند.

اولاً باید به شوهران توصیه نمود، که:

خداوند متعال هر حقی را با توجه به تکلیفی که بر دوش انسان نهاده است برای او قائل شده است. این حق فقط برای اداء درست تکلیف است. تملیف مرد نسبت به زن همراه با غیرتی که خداوند در طبع او قرار داده است، محافظت از عفاف زن است.

سوء استفاده از حق، موجب طغیان دیگری شده و او را واهی دارد تا نسبت به حقوق فرد مقابل، احترامی قائل نشود.

دلخوری خود را از افراد به دیگران سرایت ندهیم. لازم نیست کسی که دوست ما نیست، دوست دوست ما نیز نباشد. الا این که ما از اولیاء خداوند باشیم و همه رابطه های ما رنگ خدایی داشته باشد آنوقت می توانیم ادعا کنیم که دوست دشمن ما، دشمن ماست. ولی تا زمانی که ارتباطات ما بیشتر بر اساس منافع شخصی شکل می گیرد نمی توان قانون فوق را پذیرفت.

همسر شما می تواند هم مخالفین شما را دوست داشته باشد و هم شما را دوست بدارد. چون همانطور که گفته شد غالب ارتباطات ما بر اساس منافع شخصیمان شکل می گیرد و کمتر علت جذب و دفع های ما، بخاطر خداوند است.

اگر شوهری ادعا کند من بخاطر خداوند با خویشان همسر قطع ارتباط کردم، پس باید همسر من هم قطع ارتباط کند، این استدلال صحیح نیست زیرا خویشان زن، اقوام سببی مرد هستند و وجوب «صله ارحام» شامل آنها نمی شود ولی همین خویشان، اقوام نسبی زن می باشند و بر زن واجب است که با آنها ارتباط داشته باشد.

ستم دیگری که بعضی شوهران در حق همسران خود روا می دارند دارند اجبار به ارتباط با خویشان خود اوست. پای خویشان خودش که وسط می آید اصرار ورزیده می شود که حتماً باید ارتباط در سطح بالایی وجود

داشته باشد. این خود نشانی دیگر از بی عدالتی و منفعت گرایی و ناخالصی در روابط است.

البته بر شوهران است که از ارتباطات افراطی همسران خود جلوگیری کنند تا شیرازه خانواده از هم نپاشد. زیرا زنان حوصله اشان برای ماندن در منزل کمتر از مردان است به همین خاطر آنها ممکن است در انجام قسمتی از وظائف خود کوتاهی نموده و بیشتر وقت خود را بیرون از خانه بگذرانند.

این توصیه به شوهران بود اما ...

ثانیا به همسران توصیه می شود که:

شکیبایی بخرج دهند و ستمی که به آنها می شود را دلیل بر نادیده گرفتن خواسته شوهر ندانند. زیرا در این صورت رابطه بیشتر گسسته خواهد شد. زنان در دو راهی مورد بحث، ارتباط با خانواده خود را بر ارتباط با خویشان خود ترجیح دهند.

طبق ملاکهای مصلحتی خداوند، بین حق و تکلیف توازن وجود دارد. ولی متأسفانه انسانها به وظائف خود کمتر توجه نموده و بیشتر متوجه حقوق خود هستند. و حال آن که اگر بین حقوق و تکالیف توازن وجود دارد پس باید در توجه به ایندو نیز توازن باشد. حتی انسانهای اخلاقی، بیش از معمول به وظائف خود توجه می کنند و از بیشتر حقوق خود می گذرند. ظالم کسی است که نه تنها از حقوق خود سوء استفاده می کند بلکه به حقوق خود نیز قانع نیست. در برخورد با این چنین فردی باید چه کرد؟ تنها راه گذشتن از حقوق خود است. ایثار تنها پاسخ به ظلم در محیط خانواده است.

بله اگر انسان بتواند با ظلم مقابله کند و هم ظالم را و هم خود را از ستمی که می شود نجات دهد خب این کار را بکند ولی وقتی ببیند با تقابل با ظلم بیش از آن مقداری که را که بدست می آورد از دست می دهد لازم است که کوتاه بیاید.

اگر فکر کنیم در دنیای که زندگی می کنیم، اختیار ستم به دیگری را داشته باشیم ولی دیگری این چنین اختیاری را نداشته باشد، فکر بیهوده ای کرده ایم. لذا هم باید صبورانه جلوی نفس خود را بگیریم تا ستمی از ما سرزنزد و هم صبورانه ستم دیگران را تحمل کنیم و سر هر مسئله به نزاع با دیگران برنیاییم. این گونه است که می توانیم زندگی در این دنیا را تحمل کنیم و به میزانی از آرامش در آن برسیم.

متأسفانه بسیاری از انسانها که خود قدری در ستم به دیگران هستند، برای اندکی از حقشان که فکر می کنند گرفته شده است، غوغایی را راه می اندازند که انگار ظلم به بشریت شده است!!